



مسائل فرهنگی جامعه و تاثیر آن در تصمیم گیریهای دولتی

علی عباسی

کارشناسی ارشد مدیریت تحول

haj.ali.abbasi۵۹@gmail.com

چکیده

زندگی جمعی انسان‌ها در طول تاریخ همواره با تشکیل نوعی حکومت خود را نشان داده، و به باور ما به نحو اجتناب‌ناپذیر، فعالیت هر حکومت و دولتی، متأثر از فرهنگ جامعه، همراه با نوعی نقش‌آفرینی در عرصه فرهنگ همراه بوده است. همه انسان‌ها تحت تأثیر عقاید مذهبی، تجارب شخصی، محیط اجتماعی، و عوامل روانی قرار دارند و بر اساس این عوامل، پدیده‌های پیرامونی خود را می‌شناسند و در برابر آنها واکنش نشان می‌دهند. این عوامل ماهیت نگرشی افراد را شکل می‌دهند. این نگرش‌ها نیازمند اثبات و تأیید تجربی نیستند؛ بلکه به صرف پذیرش آنها از سوی فرد، در اقدامات وی به کار گرفته می‌شوند. از این‌رو، می‌توان گفت که مدیران دولتی نیز تحت تأثیر این عوامل فرهنگی، فرآیند تصمیم‌گیری را خواهند پیمود.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ، تصمیمات فرهنگی، دولت دینی، جامعه فرهنگی، مدیران فرهنگی

نگرش فرهنگی به عنوان عوامل اثرگذار در تصمیم‌گیری، کمتر در کتب مدیریت در کانون بررسی قرار گرفته است. با دقت در مفهوم و کاربرد تصمیم‌گیری مشاهده می‌شود که شخص «تصمیم‌گیرنده» نقش بنیادی در تصمیم دارد. تصمیم‌گیرندگان، بر اساس فرهنگ و باورها و ارزش‌های پذیرفته‌شده و همچنین برداشت‌های ذهنی خود، به مسائل می‌نگرند؛ چنان‌که بر اساس دانش و تجربه خود، به تحلیل مسائل و طراحی بدیل‌ها می‌پردازند. تصمیم‌گیرندگان بر اساس سائقه و انگیزش خود در برابر مسائل حساسیت نشان می‌دهند.

فرهنگ جامعه و عوامل محیطی آن، بعنوان یک عامل مداخله‌گر در تصمیم‌گیری‌های دولتی است. محیط کنونی، محیط تغییر و دگرگونی‌های سریع است. این تغییرات باعث شده است که صاحب‌نظران در دهه‌های اخیر، بحث‌های گسترده‌ای را در زمینه ضرورت توجه به عوامل فرهنگی جامعه در زمینه‌های مختلف رهبری و مدیریتی مطرح کنند. دولت‌ها هم برای اتخاذ تصمیمات درست و کارآمد در این دنیای پیچیده باید نسبت به عوامل محیطی و فرهنگ جامعه، شناخت کامل داشته باشند.

البته همان‌گونه که قضاوت درباره هر تصمیم باید با توجه به شرایط اتخاذ تصمیم باشد، باید نقش شرایط و محیط و فرهنگ جامعه را در شکل‌گیری تصمیم، پذیرفت. بنابراین، بررسی عوامل اجتماعی، فقدان یا در دسترس بودن منابع و امکانات، و ساختارهای آن، می‌تواند راهگشای شناخت تصمیمات باشد.

چنان‌که که بیان شد، هر نوع تصمیم‌گیری، نیازمند طی مراحل و فرایندی است. در هر مرحله تصمیم‌گیرنده، در صدد است که با شناخت واقعیت‌های موجود، به مرحله بعد راه یابد. اما مسئله به همین سادگی نیست؛ زیرا شناخت هر مرحله، متأثر از نگرش‌ها و مقدماتی است که با دگرگونی در این نگرش‌ها و مقدمات نتیجه حاصل از تصمیم‌گیری تغییر خواهد کرد.

مهم‌ترین نکته در تصمیم‌گیری این است که تصمیم‌گیرنده یک انسان است، و تحت تأثیر عوامل متعددی می‌تواند قرار گیرد. وقتی گفته می‌شود انسان، باید به ویژگی‌ها، مشخصات، عوامل اثرگذار، عوامل اثرگذار، و ... نیز توجه شود.

تصمیم‌گیری

انسان‌ها، برای درک پدیده‌های پیرامون خود، از ساختارهای ذهنی معینی پیروی می‌کنند. افراد به شیوه‌های مشخصی «داده» را به «اطلاعات» تبدیل می‌نمایند؛ چنان‌که «سبک قضاوتی و تحلیلی» افراد با دیگران متفاوت است. از این‌رو، برخی از دانشمندان بر این باورند که نحوه درک پدیده‌ها توسط افراد و چگونگی زمینه تحلیل مسائل، گویایی منطق تصمیم‌گیری هر فرد است.

انسان‌ها از یک سو بر پایه ادراک خود از مسائل تصمیم می‌گیرند و از سوی دیگر، ادراک افراد در چگونگی تحلیل اطلاعات مؤثر است. بر همین اساس، تحقیقات روان‌شناسی نشان داده است که ادراک انسان از پدیده‌ها، تحت تأثیر عوامل متعددی است. به بیان دیگر، تصمیم‌گیری ناشی از مقدمات متعددی است. این مقدمات را می‌توان در سه عنوان نگرشی، شناختی، و انگیزشی دسته‌بندی کرد.

از سوی دیگر ذهنیت و نگرش تصمیم‌گیرنده نقش اساسی در نوع تصمیم‌گیری دارد. نگرش تصمیم‌گیرنده نشان‌دهنده فرهنگ، ارزش‌ها، استانداردها، ایده‌ها، الزامات، گمان‌ها، نُرْم‌ها، و قواعد و اصول اخلاقی است. در هر تصمیم‌گیری این نگرش‌ها به کار گرفته می‌شوند تا درست یا خطا یک تصمیم را نشان بدهند؛ چنان‌که ارزش‌گذاری مدیران بر راه‌حل‌های ارائه شده نیز متأثر از نگرش‌های تصمیم‌گیرنده است.

مکاتب و اعتقادات دینی برای پیروان خود ارزش‌های مورد قبول خود را تثبیت می‌کنند. ارزش‌ها مراتب گوناگونی دارند. سطح ارزش‌ها از ارزش‌های بنیادی تا ارزش‌های سطحی و روبنایی امتداد دارد. اما به هر حال، فرهنگ جامعه، متکی به فلسفه پذیرفته‌شده در هر مکتب است. به بیان دیگر، همانگونه که برخی از صاحب‌نظران مدیریت نیز بیان کرده‌اند، فرهنگ جامعه ناشی از مبانی عقل‌گرایی و انسان‌گرایی می‌باشد.

نقش دولت در فرهنگ

درباره فرهنگ صدها تعریف ارائه شده است، منجمله؛ فرهنگ عبارت است از، سبک زندگی، یعنی ابعاد مختلف از زندگی در حیات جمعی انسان‌ها که می‌تواند یک محله، یک شهر، یک کشور در یک زمان باشد و این ابعاد به گونه‌ای رواج یافته باشد که وجود آن عادی و خلاف آن برای مجموعه موردنظر غیرعادی باشد.

طبق این تعریف، فرهنگ مشتمل بر رفتارهای متداول، گرایش‌های مشترک، باورهای اصلی و اطلاعات عمومی مردم است. بر این مبنا، سیاست‌گذاری فرهنگی نیز عبارت است از هرگونه برنامه‌ریزی برای تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی در عرصه فرهنگ. مهم‌ترین نهاد در سیاست‌گذاری فرهنگی، دولت است.

نظریات مختلفی پیرامون میزان و چگونگی دخالت دولت در فرهنگ و تاثیر فرهنگ در دولت، ارائه و اجرا شده است.

نقش دولت دینی در فرهنگ

تاثیر فرهنگ جامعه در عرصه تصمیمات دولتی، به پذیرش و عدم پذیرش دین و تعالیم دینی برمی گردد. به نظر می رسد، پذیرش واقعی دین، لازمه و علامت روشنی دارد که عبارت است از: مراجعه به متون مقدس دینی به عنوان یک منبع معرفتی. به بیان دیگر، ایمان و باور به یک دین باید به پذیرش روشمند سلسله گزاره ها و تعالیم آن دین منجر شود و این موضوع چیزی است که متأسفانه در میان بسیاری از روشنفکران اسلامی مشاهده نمی شود؛ یعنی چه بسیار افرادی که مدعی مسلمانی و روشنفکری هستند، اما در موضع گیری های خود، کمتر به بهره گیری از تعالیم اسلامی می پردازند.

از این رو، برای اظهار نظر در باب نقش دولت دینی در عرصه فرهنگ، مراجعه و تحلیل کوتاهی از برخی تعالیم اصلی اسلامی ضروری است.

جایگاه دولت در نظام های اجتماعی و محدوده تصرفات و دخالت های منطقی آن در کلیه حوزه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه از جمله مباحثی است که افکار و اذهان اندیشمندان و تئوری پردازان علوم سیاسی و اجتماعی را به خود جلب کرده و تاکنون نظرات گوناگون را پیرامون آن مطرح کرده اند. اما مهم، ضرورت هماهنگی و همسویی هرچه بیشتر صاحب نظران و کارشناسان و دولت بعنوان کانون اصلی برنامه ریزی فرهنگی کشور است.

جامعه رشید جامعه ای است که بتواند نیازهای فرهنگی خویش را در رهگذر حیات و حرکت اجتماعی بازشناخته، از تظاهرات و تمایلات کاذب و گذرا تفکیک کند و قدرت پاسخگویی به این نیازها و بهره گیری از آنها را در جهت رشد و کمال معنوی و مادی دارا باشد. شرط لازم برای تحقق چنین مطلبی آن است که در هر کشور زمامداران بتوانند به منظور همراهی با جریان عظیم و عمیق و اصیل فرهنگ در جامعه، حداکثر بهره گیری از دریای اراده و ایمان معنوی مردم، به طور هماهنگ و همسو سیاست گذاری و برنامه ریزی کرده، اهم محورهای لازم برای حرکت را تشخیص داده و تعیین کنند.

امروزه وقتی نامی از نظم، اجتماع و زندگی برده می شود ناخواسته در ذهن، مفهوم دولت متصور می شود. علت این تصور آن است که دولت در همه شئون زندگی انسان دیده می شود؛ از بدو تولد که انسان باید نام خود را در دفتر ثبت احوال در هر کشوری ثبت کند و شناسنامه ای به عنوان برگ شهروندی در اختیار

خود بگیرد تا زمانی که در بستر خاک آرام می‌گیرد، ناگزیر از ارتباط با دستگاه‌های دولتی و غیردولتی - که آن‌ها نیز زیر نظر دولت قرار دارند - است.

انسان‌ها دولت‌ها را در همه امور خود هم مسؤول دانسته و هم این‌که خواهان آن هستند که آزادی آن‌ها را محدود نکنند. به عبارتی یک انسان مدرن از دولت، انتظار خدمتگزار بودن را دارد و این در حالی است که ابزار انجام آن را نیز در اختیار آن قرار می‌دهد و خود را به تبعیت از خواسته‌های قانون شده خویش فرا می‌خواند.

فرهنگ

برای فهم بهتر تاثیر فرهنگ بر تصمیمات دولت، ابتدا باید با مفهوم فرهنگ بیشتر آشنا شویم. از جمله مسایلی که ریشه‌ای عمیق با انسانیت انسان دارد، فرهنگ است. فرهنگ هر مفهومی که داشته باشد واژه‌ای است که بیانگر تفاوت انسان‌ها از سایر موجودات و در همان حال جداکننده انسان‌ها از یکدیگر و به هم پیوند دهنده آن‌ها است. زیرا از یک سو فرهنگ خاص گروهی از انسان‌ها، آن‌ها را از دیگر گروه‌ها متمایز می‌سازد و در عین حال در یک گروه، آن فرهنگ وجه اشتراک بین آن‌ها محسوب می‌شود. بر این اساس انسان‌ها از دولت‌ها انتظار آن را دارند که در این راه که به وجه اشتراک و افتراق آن‌ها منتهی می‌شود، در تصمیم‌گیریها لحاظ نموده و اگر بحران یا مشکلی ایجاد شد به حل و فصل آن پردازد. از این رو شهروندان و دولت خواسته‌های خود از یکدیگر را به نقد و ارزیابی می‌کشانند.

فرهنگ نیز یکی از پدیده‌های اجتماعی است که دولت به پرداختن بر آن همت می‌گمارد. اما تفاوتی که فرهنگ با دیگر پدیده‌های اجتماعی دارد آن است که فرهنگ دارای مفهومی مشخص و معین نیست، همچنین فرهنگ دارای دو جنبه مادی و معنوی است.

در این جا جای آن دارد که به بررسی تعاریفی چند از مفهوم فرهنگ پرداخته شود.

از جنبه‌ای به فرهنگ به مثابه صنعتی در زندگی انسان‌ها نگریسته می‌شود. در این تعریف که از سوی بنیاد ملی هنرها در ایالات متحده بیان شده، آمده که فرهنگ را مصداق هنر بیان داشته و آن را شامل: موسیقی، مجسمه‌سازی، عکاسی، گرافیک و هنرهای دستی، طراحی صنعتی، طراحی مد و مدل، تصاویر متحرک، تلویزیون، رادیو، نوار، ضبط صوت، هنرهای مرتبط با تبلیغات، حرکات نمایشی و اجرای برنامه‌های سرگرم‌کننده و تئاتر می‌داند. با این حال اگرچه در تعریف فرهنگ تعاریف بسیاری بیان شده و انواع تقسیم‌بندی از آن ارائه شده آنچه در این جا مدنظر است آن است که فرهنگ آن چیزی است که هر لحظه از

زندگی انسان‌ها با آن در ارتباط است چه از نظر فکری، ارزشی و هنجاری و چه از نظر ابزار و مسایلی که در اطراف یک فرد دیده می‌شود. زیرا که فرهنگ از یک سو در شکل‌دهی به رفتارهای فردی، اجتماعی و سیاسی یک شهروند مؤثر است و از سوی دیگر به کارگیری ابزارهای مختلف در زندگی روزمره، تحت تأثیر فرهنگی است که کسب کرده است. از این رو جهت شناخت فرهنگ یک جامعه در پی شناسایی رفتارهای مشترکی بین اعضای آن و ابزار و وسایل مورد استفاده باید بود. علت این امر را باید در خصوصیات فرهنگ جست.

فرهنگ امری اکتسابی است

اجزای فرهنگ با یکدیگر رابطه ارگانیک دارند و هر یک وظیفه و نقشی برعهده دارند

فرهنگ امری مداوم و متحرک است که هیچ‌گاه باز نمی‌ایستد

هسته اولیه فرهنگ، نیازهای ابتدایی انسان برای زندگی بود

این مجموعه از ویژگی‌های فرهنگ باعث می‌شود که در برابر جامعه به شکل‌های مختلفی خود را نشان دهد که به بررسی هر یک از آنها پرداخته خواهد شد.

نقش‌های فرهنگ در جامعه

هویت فرهنگی

یکی از نقش‌هایی که فرهنگ در جامعه ایفا می‌کند هویت بخشی به افراد و جامعه است. امانوئل کاستلز در تعریف آن می‌گوید: «هویت عبارت است از فرآیند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود»

رفتارسازی

یکی دیگر از نقش‌های فرهنگ، توانایی آن جهت حضور در دیگر جنبه‌ها و حوزه‌های اجتماع است که باعث ایجاد رفتارهایی خاص در حوزه‌های مختلف می‌شود. چنان‌که فرهنگ می‌تواند در اقتصاد، با ایجاد فرهنگ اقتصادی و در سیاست، فرهنگ سیاسی و مانند آن نمایان گردد.

فرهنگ توسعه

یکی از نقش‌های مورد توجه، نقش فرهنگ در ایجاد ارزش‌هایی در جهت توسعه است. هر فرهنگی در داخل خود ساز و کارهایی مختلف دارد که تغییر را در جهتی تسهیل می‌کند یا در مقابل آن موانعی به وجود می‌آورد. همچنین در هر فرهنگ سلسله مراتبی از ارزش‌ها وجود دارد که به‌طور گسترده‌ای، گستره قبول تغییر را تعیین می‌کند و بر سطح پذیرش فعالیت‌های توسعه که چنین تغییری را ایجاد می‌کند تأثیر می‌گذارند.

هویت ملی (استقلال فرهنگی)

یکی دیگر از نقش‌های فرهنگ نقشی است که در ایجاد هویت ملی ایفا می‌کند. فرهنگ در یک مکان خاص در بین جامعه‌ای خاص تشکیل و از سایر جوامع متمایز می‌شود.

مشروعیت سیاسی

از جمله شکل‌های حضور فرهنگ نقشی است که در ایجاد، تقویت، دوام و حتی تغییر مشروعیت سیاسی یک نظام ایفا می‌کند. فرهنگ دارای این قابلیت است که ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی افراد جامعه خود را بیان دارد. نوع ارزش‌ها و هنجارها اگر در راستای هنجارها و ارزش‌های مطلوب نظام سیاسی باشد باعث تحکیم و تقویت مشروعیت آن نظام خواهد بود و در غیر این صورت نظام سیاسی به چالش کشیده شده و تعارضات فی‌مابین دو چندان خواهد شد. از همین نظر است که دولتمندان سعی در تطابق خود با فرهنگ جامعه و هدایت آن به سوی خواسته‌های خود هستند.

در کلی‌ترین مفهوم، فرهنگ را می‌توان کل پیچیده‌ای از خصیصه‌های متمایز روحانی، مادی، فکری و عاطفی دانست که ویژگی‌های یک جامعه یا گروه اجتماعی به شمار می‌آیند و نه تنها هنر و ادبیات بلکه شیوه‌های زندگی، حقوق اساسی انسان‌ها، نظام‌های ارزشی و سنت‌ها و باورها را دربرمی‌گیرند. فرهنگ است که به انسان این توانایی را می‌بخشد که خود تأمل کند و به‌طور مشخص به موجودی تبدیل شود که شایسته نام آدمی است؛ ... انسان به واسطه فرهنگ، خود را بیان می‌کند، از خود آگاه می‌شود، می‌فهمد که موجودی ناقص است، دستاوردهای خود را مورد سؤال قرار می‌دهد، بی‌تابانه به جستجوی معنا می‌پردازد و آثاری می‌آفریند که از طریق آن‌ها از محدودیت‌های ذاتی خویش فراتر می‌رود. چنان‌که از این تعریف نیز برمی‌آید فرهنگ تمام جهت زندگی انسان است و در یک کلام فرهنگ شیوه چگونگی زیستن انسان است که در شکل‌های مختلف آن یعنی مادی، معنوی، فکری، احساسی حضور دارد.

رابطه دولت و فرهنگ

امام علی (ع) پیشوای شیعیان می‌فرماید: «ای مردم آن‌گونه که شما هستید همان‌گونه نیز بر شما حکومت می‌شود». این سخن بیان‌کننده این است که حکومت‌ها متأثر از فرهنگ مردمی هستند که بر آن‌ها حکومت می‌کنند اما این بخشی از این رابطه است. زیرا که رابطه بین فرهنگ و دولت یک رابطه دو سویه است. از یک سو فرهنگ، شکل و نوع حکومت را معین می‌کند یعنی ذات و خصلت هر دولت بسته به فرهنگ جامعه‌ای است که بر آن حکومت می‌کند. زیرا هر فرهنگ همچنان‌که بیان شد به همراه خود ارزش‌ها و هنجارهایی دارد که راه و طریق حکومت کردن را به کسانی که در بالای جامعه قرار دارند، می‌آموزد. در عصر کنونی نیز با توجه به گسترده شدن فرهنگ انسان محوری و مسؤل خواندن و پاسخگو دانستن دولت‌ها در جهان، جوامع مختلف نیز به آن سو در حرکت بوده و شکل‌های توتالیتری و دیکتاتوری حکومت جای خود را به شکل‌های دمکراتیک‌تر حکومت می‌سپارند. از سوی دیگر نیز حکومت‌ها و به نوعی دولت‌ها بر فرهنگ جامعه تأثیر گذارند و مصادق این سخن قرار می‌گیرد که «الناس علی دین ملوکهم». اما در این جا پرسشی پیش می‌آید که به کدام یک از سخن‌ها باید گفت که درست است؟

در پاسخ باید بیان داشت که هر دو صورت از این سخن‌ها مورد پذیرش است زیرا؛ چنان‌که در سطور پیشین بیان شد، شکل‌های حکومت و مرام‌های حکومتی تحت تأثیر فرهنگ جامعه است و از سوی دیگر باید گفت که دولت‌ها نیز بر فرهنگ مؤثرند. این گفته با بیان مثالی از ایران تشریح خواهد شد. فرهنگ مردم ایران از دو بخش اساسی تشکیل یافته است از یک سو جنبه مذهبی و دینی که به شیعه بودن آن‌ها برمی‌گردد و از سوی دیگر به جنبه ایرانی و فرهنگی چندین و چند ساله. در دوران حکومت خاندان پهلوی بنا به خواسته‌های پادشاهان بر ارزش‌ها و جنبه‌های ایرانی تأکید فراوانی می‌شد و بر نمادها و آثار ایرانی صحه گذاشته می‌شد (جشن‌های دو هزار و پانصد ساله دوران محمدرضا شاه پهلوی نمونه آن است). در دوران پس از انقلاب اسلامی اقبالی قابل توجه به جنبه مذهبی ایرانیان ایجاد شد و تبلیغات وسیعی از سوی دولت بر مظاهر شیعه بودن و نمادهای دینی اسلامی شد.

به دور از واقعیت نمی‌تواند باشد که بگوییم که در هر دو صورت فوق در ایران دولت‌ها یا به نوعی حکومت‌ها به دنبال مشروع جلوه دادن فرهنگ خود بوده‌اند. زیرا که حکومت پادشاهی دوران پهلوی ریشه‌های خود را در ایران باستان جستجو می‌کرد و به صورت طبیعی بر سیاستگذاران لازم می‌نمود که ارزش‌ها و هنجارهای ایرانی را بیش از دیگر هنجارها و ارزش‌ها تبلیغ کنند و از سوی دیگر حکومت دینی نیز مشروعیت خود را در لابه‌لای ارزش‌های دینی - مذهبی ایرانیان جستجو می‌کرد.

لذا به صورت خلاصه باید گفت که دولت‌ها بر ارزش‌ها و هنجارهایی خاص انگشت می‌گذارند و به بزرگ‌نمایی و تبلیغ بیش‌تر بر روی آن می‌پردازند تا مطابق منافع آن‌ها بوده و با اهداف و چشم‌اندازهای آن‌ها همخوانی داشته باشد.

وظایف دولت نسبت به فرهنگ

درخصوص این‌که دولت چه وظایفی نسبت به فرهنگ دارد، باید پیش از هر چیز به کنفرانس جهانی سیاست‌گذاری فرهنگی که در تابستان ۱۹۸۲ در مکزیکوسیتی برگزار شد اشاره کرد. در این کنفرانس سندی تحت عنوان «مشکلات و چشم‌اندازها» منتشر شد که در ماده ۱۱۲ آن آمده است: «با توجه به اختلافات موجود در دیدگاه‌های میان نظام‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون، مسئولیت مقام‌های عمومی در تدوین و اجرای سیاست‌های فرهنگی امروزه توسط کلیه دول عضو به رسمیت شناخته شده است. از آن‌جا که دسترسی به فرهنگ و مشارکت در آن به‌عنوان حق ذاتی هر عضو یک جامعه شناخته می‌شود این مسئولیت برعهده کلیه دولت‌ها گذارده شده تا شرایطی فراهم آورند که همگان قادر به اعمال این حق باشند. پس همان‌طور که دولت‌ها برای اقتصاد، علم، آموزش و پرورش و رفاه سیاست‌گذاری می‌کنند در مورد فرهنگ نیز سیاست‌هایی طراحی می‌شود.

فرهنگ نیز مانند دیگر حوزه‌های اجتماعی نیازمند به برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری است. چرا که فرهنگ و استفاده از آن حقی است که برای عموم مردم توجیه شده و مورد پذیرش است. لذا دولت‌ها موظف به فراهم‌آوری زمینه‌های لازم جهت استفاده عموم از این حق هستند. این توجه به این‌که دولت موظف به حضور در عرصه فرهنگ است به اواخر دهه ۱۹۶۰ و فعالیت‌های یونسکو بازمی‌گردد. تا پیش از این دوره؛ دولت، کلیساها، اماکن مذهبی، دادگاه‌ها، قانونگذاران و ولی نعمتان مردم در طی قرون متمادی تصمیماتی در مورد این‌که چرا و چگونه از کار در زمینه هنر و فراهم‌آوری تسهیلات فرهنگی حمایت کنند اتخاذ کرده‌اند. همچنین در مورد زبان و مذهب جامعه و در مورد موضوعاتی چون رفتار و پوشش مناسب وضع به همین منوال بود. اندیشمندان و تاریخ‌دانان در برخورد با اداره جامعه به تأثیر فرهنگ توجه داشتند. در هر جامعه‌ای و در هر دوره‌ای از تاریخ مردم تصمیماتی درباره فرهنگ آن‌گونه که خود می‌خواستند اتخاذ می‌کردند تا از آن طریق بتوانند آمال و آرزوهای خود را بیان دارند و ارزش‌های خود را در جشن‌ها و آیین‌های مذهبی تجسم بخشند

در ایران دوره ساسانی نیز دیده می‌شود که حکومت خود را موظف به حمایت از برخی هنرهای بومی یا حمایت از مذهب (همچون حمایت شاپور اول از مذهب مانی می‌دانستند و حمایت از شاعران و هنرمندان در طول تاریخ ایران نیز نشان از این وظیفه حکومت بوده است.

نقش دولت و بخش خصوصی در سیاستگذاری فرهنگی

س: آیا سیاستگذاری فرهنگی لزوماً باید به عهده دولت و حاکمیت باشد یا بخش خصوصی و نهادهای غیردولتی (البته با اهداف غیراقتصادی) نیز می‌توانند عهده‌دار ترسیم خطوط فرهنگی در جامعه و اجرای برنامه‌های فرهنگی باشند؟ مسأله این است که همه افراد در جامعه در فرهنگ سهیم هستند و رفتارها و حرکات آنها خواسته یا ناخواسته روی فرهنگ تأثیر می‌گذارد پس نمی‌شود گفت که برنامه‌ریزی فرهنگی را فقط دولت تعیین می‌کند بلکه افراد جامعه روی فرهنگ تأثیرپذیری و تأثیرگذاری خودشان را دارند .

منتها بحث سیاستگذاری فرهنگی را کسانی باید انجام بدهند که آنها دارای صلاحیت‌های لازم باشند و اهداف جامعه را کاملاً شناخته باشند، جامعه را کاملاً بشناسند و بدون این که خواسته‌ها و نیازهای جمعی و گروهی داشته باشند صرفاً براساس منافع ملی جامعه برنامه‌ریزی فرهنگی را انجام دهند. اگر بخواهیم برنامه‌ریزی فرهنگی را درین راستا بررسی کنیم بهترین اشخاص کسانی هستند که از نظر فرهنگی بی‌طرف باشند و معمولاً بی‌طرفترین اشخاص البته دولت می‌تواند باشد چون هر یک از اجزای بخش خصوصی را در نظر بگیرید ممکن است هر کدام از آنها به دنبال منافع خاص خودشان باشند، از این رو می‌شود گفت که دولت می‌تواند بهترین سیاست‌گذار باشد.

اما باز تأکید می‌کنم لزوماً نمی‌گوییم که سیاستگذاری فرهنگی آنها به عهده دولت باشد بلکه دیگران هم می‌توانند این کار را بکنند و در بعضی از کشورها سازمان‌ها و بنیادهای فرهنگی وجود دارند نظیر دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی و تبلیغی که در فرهنگ سازی و برنامه‌ریزی فرهنگی نقش زیادی دارند و صرفاً دولت به تنهایی این کار را نمی‌کند اما در بیشتر کشورهای جهان سوم دولت‌ها صالح‌ترین نهادی هستند که میتوانند این کار را انجام دهند.

توسعه فرهنگی

یکی دیگر از موضوعاتی که ضرورت حضور دولت در عرصه فرهنگ را ایجاب می‌کند، توسعه فرهنگی است. توسعه فرهنگی نماد تحول و نشانه دگرگون شدن در زندگی فرهنگی و روابط آن با سایر شکل‌های توسعه است. توسعه فرهنگی «فرآیندی است که طی آن با ایجاد تغییراتی در حوزه‌های ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایشی انسان‌ها، قابلیت‌ها و باورهای او شخصیت ویژه‌ای را از آنها به وجود می‌آورد که حاصل این باورها و قابلیت‌ها، رفتارها و کنش‌های خاصی است که مناسب توسعه است. از سوی دیگر توسعه فرآیندی است که در آن سنت‌ها و تجارب گذشته از نو و براساس نیازها و شرایط تازه بازاندیشی و بازسازی می‌شوند.

توسعه فرهنگی اگرچه دارای ابهام در مفهوم است و در برخورد اولیه با این اصطلاح این ابهامات پدیدار می‌شود اما این وظیفه را برای دولت‌ها و سیاستگذاران ایجاد می‌کند که نسبت به آن توجه داشته باشند. اما خود این مسأله نیز از عهده دولت از جنبه‌ای خارج است. زیرا توسعه فرهنگی یا یک امر طبیعی است یا ممکن است آگاهانه باشد. در توسعه طبیعی فرهنگی، فرهنگ مانند خرید گیرنده‌های تلویزیونی و رادیویی توسط خانواده‌ها و استفاده از ضبط صوت‌ها، در رواج موسیقی، بیش از هر کنش دولتی یا خصوصی دیگری عمل کرده است که نوعی توسعه فرهنگی است بدون آن که عامل مشوق یا برانگیزاننده‌ای داشته باشد. از همین روست که پیشرفت تکنولوژیک و بالا رفتن استانداردهای زندگی افراد، کمک شایان توجهی در توسعه فرهنگی داشته است.

اهمیت حضور دولت در توسعه فرهنگی پس از دهه ۷۰ دو چندان گشته است. در این دهه با توجه به تأکیدی که در کنفرانس‌های مختلف در مورد سیاست‌گذاری فرهنگی طی این دهه و سال‌های بعد از آن بر فرهنگ و توسعه فرهنگی می‌شد. سازمان جهانی یونسکو سال‌های مابین ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۷ را «دهه جهانی توسعه فرهنگی» نامید که بر اهمیت فعالیت و برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ از سوی دولت افزوده شد. در دهه هفتاد مفهوم کیفیت زندگی و توسعه اجتماعی مطرح شد و کوشش به عمل آمد که موفقیت یا عدم موفقیت توسعه با معیارهایی که کیفیت زندگی شهروندان، یعنی برخورداری آن‌ها از خدمات اجتماعی-رفاهی و فرهنگی و مشارکت در زندگی اجتماعی- فرهنگی، اندازه‌گیری شود. در طرح توسعه سازمان ملل (UNDP) در دهه‌های بعد شاخص‌هایی همچون طول عمر، سلامت، تغذیه کافی، تحصیلات، دسترسی به قدرت، حق شرکت در زندگی فرهنگی جامعه و تصمیم‌گیری‌های مؤثر بر زندگی و کار شهروندان و از این قبیل را مطرح کرد.

از این رو دولت و سیاست‌گذاران هر جامعه در کنار توسعه اقتصادی ملزم به توجه به توسعه فرهنگی گشتند و با توجه به گسترده‌گی سازمان دولتی این وظیفه بیش‌تر خود را نمایان می‌سازد. در دهه ۱۹۸۰ دانشمندان علوم اجتماعی در قسمت‌های مختلف جهان شروع به بررسی دولت به‌عنوان یک عامل که باعث ایجاد تغییر در جامعه می‌شود کردند. برای مثال «در ۱۹۸۳ شورای تحقیقات علوم اجتماعی در ایالات متحده کمیته طرح تحقیق از دولت‌ها و ساختارهای اجتماعی را تشکیل داد. دو سال بعد با حمایت همین کمیته کتابی تحت عنوان «برگرداندن دولت» منتشر شد. تدااسکوکیول Theda» «Skocpol» در مقدمه کتاب نوشته است: به نظر می‌رسد یک تغییر در بدیل که دربردارنده بازاندیشی بنیادین در مورد نقش دولت در ارتباط با جامعه و اقتصاد خواهد بود، در کلیت علوم اجتماعی در حال وقوع است.

با توجه به تعاریفی که از دولت ارائه شد و به عنوان بزرگ‌ترین سازمان اجتماعی مطرح شد باید گفت که اگرچه در کنار دولت، قدرت‌های خردتر و نهادهای دیگری نیز هست که طبق گفته میشل فوکو «دولت تنها بر اساس روابط سلطه و سرکوب موجود در جامعه می‌تواند عمل کند» (چاندارک، ۱۳۷۷: ۵۶). اما این امر خود نشان می‌دهد که دولت دارای مهم‌ترین جایگاه در بین دیگر قدرت‌های جامعه است اما همان‌گونه که فوکو نیز بیان می‌دارد: «دولت به رغم قدرت زیاد دستگاه‌های آن نمی‌تواند تمام روابط قدرت موجود را تحت کنترل خود درآورد» (همان). از این رو می‌توان گفت که نقش دولت در عرصه اجتماع و به‌خصوص در عرصه فرهنگ با توجه به آن‌که مفهوم فرهنگ دارای گستره‌ای به وسعت تمام نهادها و افراد جامعه است، دارای محدودیت است. با این حال چنان‌که ذکر شد نقش اصلی را ایفا می‌کند. این نقش بسته به رویکرد فرهنگی موجود در دستگاه‌های دولتی می‌تواند متفاوت باشد.

دیدگاه اسلام

در نگاه اسلام دولت از جایگاه خاصی در اجتماع برخوردار است. چنان‌که در آیات و روایات مختلف با تأکید بر حرکت جمعی ضرورت تبعیت از رهبر را مورد توجه قرار می‌دهد. همچنین در دیدگاه اسلامی جایگاه فرد و حقوق و آزادی‌های او در کنار اصالت جامعه از اهمیت بسزایی برخوردار است. اما در عین حال آزادی‌های فردی در ارتباط با اجتماع پذیرفته می‌شود و مادامی‌که مخل نظم اجتماعی نباشد و کراهت آن از جامعه دور باشد مورد پذیرش است و دولت‌ها ملزم به رعایت آن می‌باشند. با این حال دولت‌ها خود را موظف به رسیدگی به امور اجتماع در تمامی شئون آن می‌دانند. این دیدگاه به خصوص در دیدگاه اندیشمندان معاصر همچون استاد شهید مرتضی مطهری و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مورد دخالت تامه دولت در امور اجتماعی انسان با اعتقاد بر «هدایت عامه نبوی» مورد توجه می‌باشد. چنان‌که استاد مطهری در کتاب آشنایی با قرآن در تفسیر آیه لا اکره فی الدین، ضمن تفکیک آزادی عقیده از آزادی علم، انسانی را که با بیان داشتن این حق که دارای آزادی عقیده است و عقیده‌ای را که بر ضد انسان و انسانیت برگزیند نفی می‌کند: «این جور نیست که بشر هر چه را که بخواهد و خودش انتخاب کرده است حقیقت می‌باشد. انسان حقوقی دارد ولی حقوق انسانی و آزادی‌های انسانی، یعنی در مسیر انسانی. بشر وقتی کارش برسد به جایی که این اشرف کائنات که باید همه موجودات و مخلوقات را در خدمت خودش بگیرد و بفهمد: و خلقنا لکم ما فی الارض جمیعاً. این چوب و این سنگ و ... و این همه چیز در خدمت تو باشد و تو تنها باید خدای خودت را پرستش کنی و بس. یک چنین موجودی بیاد خرما یا سنگ یا چوب را پرستش کند. این انسانی که به دست خودش از مسیر انسانیت منحرف شده. چون از مسیر خود منحرف

شده به خاطر انسانیت و حقوق انسانیت باید این زنجیر را به هر شکل هست از دست و پای این شخص باز کرد: اگر ممکن است، خودش را آزاد کرد. اگر نه، لاقفل او را از سر راه دیگران برداشت.

نظریات دیگری نیز در اسلام وجود دارد که قایل به این موضوع (دخالت دولت در فرهنگ) می‌باشند. که جهت جلوگیری از اطاله کلام از بیان آن خودداری می‌شود. اما آنچه مهم است، بیان این نکته می‌باشد که اسلام به حرکت جمعی اهمیت خاصی می‌دهد و به طرق مختلف بر سلامت جامعه تأکید می‌ورزد از این رو بر حاکمان مردم الزام می‌دارد که در آن جهت کوشا باشند.

به‌طور کلی به نظریات بیان شده در مورد نقش دولت در فرهنگ می‌توان دو دیدگاه کلان دست یافت؛ دیدگاه نخست معتقد به عدم دخالت دولت در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری فرهنگی است و دیدگاه دوم معتقد به ایفای نقش مؤثر دولت و حضور آن در سطح مدیریت مسایل فرهنگی است.

بررسی محیطی فرهنگی

عبارت است از نظارت، ارزیابی و نشر اطلاعات به دست آمده مربوط به محیط‌های فرهنگی داخلی و خارجی. برای تشریح بهتر تأثیر عوامل محیطی فرهنگی در سیاست‌گذاری و ضرورت توجه به آن در تصمیم‌گیری‌های دولتی، دولت‌ها را به عنوان یک سیستم و یک سازمان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

هر سیستمی بوسیله سیستم‌های بزرگتر احاطه شده که به آن فراسیستم گفته می‌شود. دولت‌ها هم از این قاعده مستثنی نیستند و بوسیله نظام اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بین‌المللی احاطه شده و از آنها تأثیر می‌پذیرند. یعنی هر تغییری در نظام اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی رخ بدهد در حیات و قدرت دولت‌ها هم تأثیر می‌گذارد.

حوزه فرهنگ اگرچه حوزه‌ای است که شناخت آن به آسانی میسر نیست و می‌توان گفت که عرصه‌ای است که همه عرصه‌های دیگر اجتماعی با آن ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم دارند. از این رو دولت به‌عنوان نماینده مردم در نظم و انضباط امور و بزرگ‌ترین سازمان و نهاد اجتماعی که با گسترده‌ترین تعداد از افراد جامعه در ارتباط است نقش بسزایی می‌تواند در فرهنگ ایفا کند. مبهم بودن مفهوم فرهنگ و ارتباط مستقیم و بلاواسطه آن با انسان باعث آن می‌شود که نظریه‌پردازان از زوایای مختلف به ارتباط دولت و به‌طور عام حاکمیت با فرهنگ بپردازند. این امر خود باعث می‌شود که دولت با محدودیت‌هایی در جهت ارائه یک

الگو برای فرهنگ که مطابق خواسته خود سیاست‌گذاران باشد روبه‌رو است، که این امر باعث پیدایش فرهنگی پویا و متحرک شده است.

این پویایی اگرچه بدون دخالت دولت امکان‌پذیر است اما بدون حضور دولت نیز در دوران تاریخی معاصر که جنبه‌های تجاری و اقتصادی حرف اول را می‌زنند، امکان‌پذیر نیست. زیرا در دنیای اقتصاد و تجارت بالاترین سود و کم‌ترین هزینه و بیشترین مصرف‌کننده امری است بدیهی ولی فرهنگ، محتوایی است که جدای از سود و هزینه است. لذا دست یازیدن افراد به فرهنگ اگر جنبه تفننی و تفریحی آن‌ها را ارضا نکند، سود و فایده دیگری ندارد و آن‌ها را از فرهنگ دور می‌کند. لذا نقشی که دولت می‌تواند ایفا کند در اینجاست که فرهنگ را بدون توجه به سود و هزینه آن حمایت کرده و آن را هم‌گام با دیگر امور اجتماعی به پیش براند.

بنابراین دولت، تمام محدودیت‌هایی که ذکر آن‌ها گذشت را می‌باید بپذیرد و از حمایت خود از فرهنگ دست بردارد تا فرهنگ پویایی خود را تداوم بخشد. به عبارتی باید گفت که فرهنگ موجودی است ساخته افراد جامعه که توسط دولت حمایت مالی و امنیتی می‌شود.

لذا دولت‌ها باید با حضور در عرصه‌های مختلف فرهنگی از جمله: صنایع فرهنگی، بنگاه‌های فرهنگی، زندگی فرهنگی، ترویج فرهنگی، بودجه‌های فرهنگی، آموزش فرهنگی، کنترل محیط زیست و مشارکت‌های فرهنگی، زمینه رشد فرهنگ را بدون دخالت در محتوای آن فراهم کنند. در کنار این وظیفه که دولت باید به حمایت از فرهنگ، بدون دخالت در آن پردازد. باید به جنبه‌های نظارتی و کنترلی دولت نیز نگاهی انداخته شود چرا که فرهنگ‌ها همیشه در حال پویایی و تحرک هستند، که در کنار این تحرک به تبادل با سایر فرهنگ‌ها نیز می‌پردازند. در این جا دولت‌ها موظفند فرهنگ خود را آن‌چنان قدرتمند سازند که علاوه بر توانایی در انطباق با محیط و زمان، مضمحل در سایر فرهنگ‌های برتر نشده و از بین نروند. لذا باید گفت که تبادل فرهنگی گرچه به پویایی فرهنگ کمک می‌کند اما در صورت ضعیف بودن فرهنگ آن را به سوی اضمحلال به پیش می‌برد.

تحولات ساختاری و جایگاه سیاست‌گذاری تغییرات وسیعی که در جهان امروز به وقوع پیوسته و فناوری‌های جدیدی را به مردم جهان عرضه داشته، روابط و ساختار کشورهای مختلف را به شیوه‌های متفاوتی تحت تاثیر قرار داده است. کشورهای در حال توسعه در این فرایند، با تحولات زیادی در الگوهای مصرف، شیوه‌های سرمایه‌گذاری، ارتباطات اجتماعی و صدها مساله دیگر روبرو شده‌اند و بدیهی است که انتظار از این تغییرات، همانا زندگی اجتماعی مردم و ارتقای سطح رفاه عمومی است.

نتیجه گیری

بیشک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ هر چند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میانتهی است. اگر فرهنگ جامعهای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا میکند و بالاخره در آن مستهلک میشود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست میدهد. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت میگیرد و سادهاندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکانپذیر است، بیجهت و اتفاقی نیست که هدف اصلی استعمارگران که در رأس تمام اهداف آنان است هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است»

از سوی دیگر باید به ابتدال فرهنگی اشاره شود که فرهنگ‌هایی که از ضعف درونی برخوردار شوند. اندک‌اندک به سوی ابتدال کشیده خواهند شد. در این جا ابتدال به معنای آن است که فرهنگ نتواند آن گونه که بایسته و شایسته زندگی اجتماعی انسان‌هاست، نمایان نشود. لذا از وظایف مهم دولت کنترل فرهنگ از ابتلا به ابتدال است.

محیط امروزی بسیار پیچیده، متغیر و غیر قابل پیش بینی است. برای اینکه دولتها و جوامع در این محیط متغیر، متحول، پویا و رقابتی بتوانند رشد بکنند و بقای خود را حفظ کنند شناخت عوامل محیطی و توجه به آنها امری ضروری است. تصمیم دولت و قانونگذاری در زمینه‌های گوناگون، مقررات، صادرات و واردات، سامانه پولی، مالی و مالیاتی، سهمیه‌بندی، تعرفه و سامانه‌ارزی، قطع رابطه سیاسی، تغییر الگوی مصرف ناشی از نظام ارزی یا ارزشی و نیز تغییرات مداوم تکنولوژیکی، همه به نوعی بر توسعه و رشد یک جامعه موثر است. از همین رو لازم است نسبت به عوامل محیطی هوشیار بوده و در تمامی فعالیتهای خود به آنها توجه داشته باشد.

با توجه به مطالب گفته شده؛ بنظر میرسد در راستای رسیدن به یک نظام کارآمد و توسعه یافته که در آن منافع تمامی آحاد جامعه تامین گردد راه حلی بجز تغییر و تحول در نظام اداری نیست. راه حلی که عوامل موثر در بروز ناهنجاریهای اداری را کاهش داده و موجب اصلاح ساختار اداری کشور گردد. ساختاری که دربرگیرنده تلاشی انتظام یافته و یکپارچه بوده، تا بتواند از این طریق تغییراتی اساسی در نظام اداره عمومی و سلامت آن ایجاد و توان اداره عمومی را برای رسیدن به پیشرفت قابل ملاحظه ملی و اهداف توسعه افزایش دهد.

منابع

۱. اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۱.
۲. مرعشی، سیدجعفر، «چالشی نو در مقولات اجتماعی»، سازمان مدیریت صنعتی.
۳. مذهب نوین، Jean Pierre Robin، فیگارو، ۱۶۹۰۹، ۲۴ دسامبر
۴. آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹.
۵. دادگران، سید محمد، افکار عمومی و معیارهای سنجش آن، مروارید، تهران، ۱۳۸۵
۶. اجلالی، پرویز. (۱۳۷۹). سیاست گذاری و برنامه ریزی فرهنگی در ایران. تهران: نشر آن.
۷. بشیریه، حسین. (۱۳۷۹). نظریه های فرهنگ در قرن بیستم. تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
۸. بلینگتون، روزاموند و دیگران. (۱۳۸۰). فرهنگ و جامعه: جامعه شناسی فرهنگ. (ترجمه ی فریبا عزب دفتری). تهران: نشر قطره.